

فرانسوا ژیبو، زندگینامه نویس سلین، از دیدارهای خود با لوست دتوش، و برداشتش از محله مودون، کتاب ریگودون، کشور دانمارک، هجونا مه‌ها، زندگی و آثار یک مرد تنها سخن می‌گوید.

فرانسوا ژیبو / F. Gibault، وکیل مدافع خانم لوست دتوش / Lucette Destouches در سالهای دهه ۱۹۶۰ / چاپ آخرین رمان سلین را که ریگودون / Rigodon (موسیقی رقص یا رقص موسیقایی) نام دارد، به پایان رساند. از سال ۱۹۷۷ / زندگینامه سلین را در سه جلد منتشر کرده است که اطلاعات بیمانندی درباره زندگی این نویسنده به دست می‌دهد. او بر بسیاری از آثاری که درباره سلین نوشته شده‌اند، و نیز بر بسیاری از مجموعه‌هایی که دستیابی به آنها دشوار شده، مثل جلد هفتم یادداشت‌های سلین مقدمه نوشته است. او در سال ۱۹۹۴ / نامه‌های سلین به دتوش را که از زندان نوشته شده‌اند، منتشر کرد.

— آندره در وال / A. Derual با آثار سلین چگونه آشنا شدید؟ و نخستین کتابهایی که از این نویسنده خواندید، کدامها بودند؟

فرانسوا ژیبو. پیش از آن که لوست دتوش را بینم فقط سفر به نهایت شب، و قصر به قصر را خوانده بودم. وقتی که در خرداد یا تیر ۱۳۴۱ برای اولین بار به مودون / Meudon رفتم فکر کردم که وظیفه دارم آثار سلین را بخوانم و دوباره بخوانم. این نوع وظیفه خیلی زود تبدیل به شور و هیجان شد، و هر چه را که درباره سلین نوشته شده بود با ولع می‌خواندم، و پس از آنها بارها آثار سلین را دوباره و چند باره خواندم. و در همین فرصتها بود که کشف کردم که سلین از آن

دسته از نویسندگان است که آدم دوست دارد آثارشان را هر چه بیشتر و در هر فرصت بخواند. هر بار چیز تازه‌یی در آنها کشف می‌شود. این حرف مخصوصاً در مورد سفر به نهایت شب صدق می‌کند، می‌توان آن را بیست بار هم خواند. هر بار چیزهای تازه‌یی کشف می‌کنید که پیش از آن به نظر نیامده بودند - مثل ظرافتها، تأملات، لطایف - این کتاب به راستی یک شاهکار است. و حال آن که برای کتابهای دیگر غالباً چنین نیست. آدم گاهی نسبت به یک کتاب عشقی ناگهانی پیدا می‌کند. اما چند سال بعد که آن را دوباره می‌خواند پشیمان می‌شود. در حالی که در مورد سلین قضیه برعکس است.

— دیدارتان با خانم دتوش چگونه اتفاق افتاد؟

— آندره دامیین / A. Damien، که در آن هنگام وکیل خانم دتوش بود، و اکنون شهردار ورسای است، یک شب مرا به خانه او برد. آن شب با هم آشنا شدیم و همدلی نشان دادیم. چند هفته بعد از آن، یک روز دچار حادثه رانندگی شدم و مهره هشتم شکست. او پیشنهاد کرد که روزهای یکشنبه به او سر یزنم تا نرمشهای بازپروری را روی من اجرا کند و اندامهایم به جنبش را داشته شوند. او در تالار ورزشهای نرمشی به چند حرکت مناسب دست زد که واقعاً به من کمک کردند تا راه بیفتم. یک روز پس از حرکتهای نرمشی به من پیشنهاد کرد که شام را نزدش بمانم. پذیرفتم، و این کار تقریباً به صورت عادت در آمد، چندان که امروز که دیگر نیازی به نرمش بدنی ندارم، همچنان یکشنبه‌ها برای شام به خانه‌اش می‌روم. او در ضمن این شامها طبعاً درباره سلین حرف می‌زد، تا این که یک روز نسخه دستنوشته ریگودون را به من نشان داد، و از من خواست تا روی آن کار کنم. چنین است که در همه یکشنبه‌ها، و منحصرأ در مودون بر سر این نسخه کار کردم تا کم‌کم به صورت کنونی در آمد. کمی بعد یکی از دوستانم به نام باب وستهوف / Bob Westhoff به من پیوست و در جست و جوی واژه‌هایی که در موردشان مشکل داشتم، به من کمک کرد. او هم این عادت را پیدا کرد که هر یکشنبه به مودون بیاید، و تا لحظه‌یی که - در سه سال پیش - مُرد، این کار را ادامه داد. او به پاکیزه کردن متن کمک کرد. هر بار که با کلمه‌یی کلنچار می‌رفتم، سه نفری (دتوش، او و من) به کنکاش می‌پرداختیم، و غالباً از ذره‌بین کمک می‌گرفتیم. دتوش دستخط سلین را خیلی خوب می‌شناخت. در آن زمان او خیلی بهتر از من این خط را می‌شناخت، اما حالا من هم عملاً این خط را به همان خوبی او می‌شناسم.

— چه گونه شما وکیل خانم دتوش شدید؟

قبلاً آندره دامیین وکیل او بود، اما چون وقت کافی نداشت از من خواست که این کار را بر

عده بگیرم. و چنین بود که من تدریجاً وکیل او شدم. همه این کارها بی هیچ مشکلی انجام گرفتند، نوعی انتقال طبیعی، و در حدود سال ۱۹۶۳ بود که من عملاً به کارهایش پرداختم.

— شما در سال ۱۹۶۹ ناگزیر شدید به سبب کتاب سلین نوشته هانری مئه / H. Mahe به قضیه لابرینکبال / La Brinquebale بپردازید.

نامه‌های سلین بدون اجازه در آن کتاب چاپ شده بودند، و در نتیجه خانم دتوش با هانری مئه در افتاد. من پیش از آن او را می‌شناختم و چند بار با هم شام خورده بودیم. خام دتوش مرا با بسیاری از دوستان سلین که هنوز زنده بودند، آشنا کرد، و همین امر مرا به نوشتن زندگینامه سلین تحریک کرد، زیرا که به این ترتیب و با اعتماد کامل آرای کسانی را گرد می‌آوردم که سلین را خیلی خوب شناخته بودند، مثل مئه، ژن پل، مارسل رایمه، ژان بون ویلییه، و بسیاری دیگر همچون پی‌یر دورژه، کارل اپتینگ، سرگرد هلر و غیره. انبوهی از افراد مختلف که به احتمال بسیار اگر خانم دتوش همراهیم نمی‌کرد، در خانه‌شان را به رویم باز نمی‌کردند. در رابطه با گواهان دانمارکی هم وضع بر همین منوال بود، که در نخستین سفرم به دانمارک به همراهی دتوش به دیدنشان رفتم.

۳۷۶

— این سفر در چه زمانی انجام گرفت؟

نمی‌توانم تاریخش را به دقت بگویم، در حدود بیست سال پیش بود. آن سفر را یک شبکه تلویزیونی به کمک آندره بورن / A. Bourin ترتیب داده بود. سلین و دتوش در سال ۱۹۴۴ / ۱۹۴۴ به این سفر رفته بودند. ما هم درست در همان شرایط اقدام به سفر کردیم. یعنی که از پاریس تا زیگمارینگن / Sigmaringen و از آن جا تا کپنهاک با قطار رفتیم. در داخل قطار چند مصاحبه با دتوش انجام گرفت. پایان فیلم در کورسور / Korsor، یعنی تبعیدگاه سلین فیلمبرداری شد. تهیه‌کننده که شارل شابو / Ch. Chaboux نام داشت، با گروه فیلمبرداری، از جاده به دنبال ما می‌آمدند. لذا این فیلم واقعاً جالب بود، اما هرگز پخش نشد. هر چه خرجش شده بود به باد هوا رفت، در حالی که پول نسبتاً کلانی صرف تهیه آن شده بود. تصور می‌کنم که زیر فشارهای سیاسی قرار داشت.

— چه نوع فشار؟

اُ، قطعاً مواعی در سطوح مختلف وجود داشت. آن تصویرها هرگز نشان داده نشدند. به اندازه کافی تأثیرگذار بودند. این تنها باری بود که دتوش به کورسور بازگشت. ما به همه خانه‌ها

میکلسن سر زدیم. در خانه اصلی آن جا کتابهای سلین را باز یافتیم که به میکلسن اهدا شده بودند. و در انبار اسکولو / Skolu، که کوچکترین خانه در کناره دریا بود، بخشی از کتابخانه سلین را کشف کردیم، یعنی تعدادی از کتابهایی که برایش فرستاده شده بودند، و او آنها را به همراه خود به فرانسه نبرده بود. در میان آنها چند کتاب امضا و اهدا شده بود که خانم دتوش آنها را به من داد، از جمله شمشیرهای روزه نیمیه / R. Nimier که دارای این عبارت اهدایی بود: «فوریه ۱۹۴۹ به سردار منزل دتوش که امروز بهای سی سال نبوغ و آزادی را می‌پردازد. با کمال احترام: سوار رده دوم، روزه نیمیه». من این را خارق‌العاده می‌دانم. این یکی از گلهای سرسبد کتابخانه من است.

— پس از آن که این تحقیق دراز مدت را درباره زندگی سلین به خوبی به انجام رساندید، چه جنبه از همه جنبه‌های دیگر این مرد در شما اثر می‌گذارد؟

تنهایی او. آنچه تهیه شده است گزارش زندگی یک انسان تک و منزوی است، آدمی است که همواره تنها عمل کرده است، که هرگز به هیچ گروهی بسته نبوده است، عضو هیچ حزبی. او فرزند منحصر به فرد خانواده بود. در طی جنگ ۱۹۱۴ (جنگ جهانی اول) ضمن یک عملیات انفرادی زخمی شد. او زندگی‌یی تنها را گذراند، اما در روزگار خودش متعهد بود. او پهلوی به پهلوی حوادث بزرگ زیست. تقریباً از قضیه دریفوس — که در ۱۸۹۴/ یعنی سال تولد او آغاز شد — به بعد رویدادهای مهم عالم را دید: جنگ جهانی، رویدادهای میان جنگهای اول و دوم، حوادث جنگ جهانی دوم. و آنچه شگفتی آور می‌نماید این است که او داوطلبانه درگیر می‌شد، بی آن که کسی به دنبالش بیاید. من می‌خواستم نام این زندگینامه را سلین، شهسوار تنها بگذارم، تصور می‌کنم که این عنوانی است که دقیقاً با سلین تطبیق می‌کند: مردی که تک و تنها، سواره به پیش می‌تازد.

— بعضیها می‌گویند که سلین چند گاهی به جنبشهای سیاسی پیوسته بوده است. و بر حسب عبارتی که غالباً به کار می‌رود، همپای گرگها زوزه کشیده است. در این مورد چه می‌گویید؟

کسان دیگری هم بودند که در همان زمان زوزه می‌کشیدند و نعره سر می‌دادند، اما سلین به تنهایی چنین کرده است. او همواره همه مبارزاتش را تک و تنها انجام می‌داد. هیچ کس از او نخواست بود که هجویه‌ها را بنویسد. او آنها را به شیوه خود نوشت، بی آن که از هیچ کس تأثیر گرفته باشد. سلین، در زندگی، همچنان که در نوشته‌هایش، هرگز به خود اجازه نداد که تحت تأثیر قرار گیرد، او همواره مستثنی زیسته است.

— در عین حال، دقیقاً در هجویه‌ها او عیناً آنچه را که در اعلامیه‌ها و بروشورهای سیاسی نوشته می‌شد، نقل کرده است. در نسخه‌های دستنوشته موجود می‌توان دید که او این اعلامیه‌ها را قیچی می‌کرده و در جاهایی که می‌خواست است آنها را به هم می‌چسبانده است.

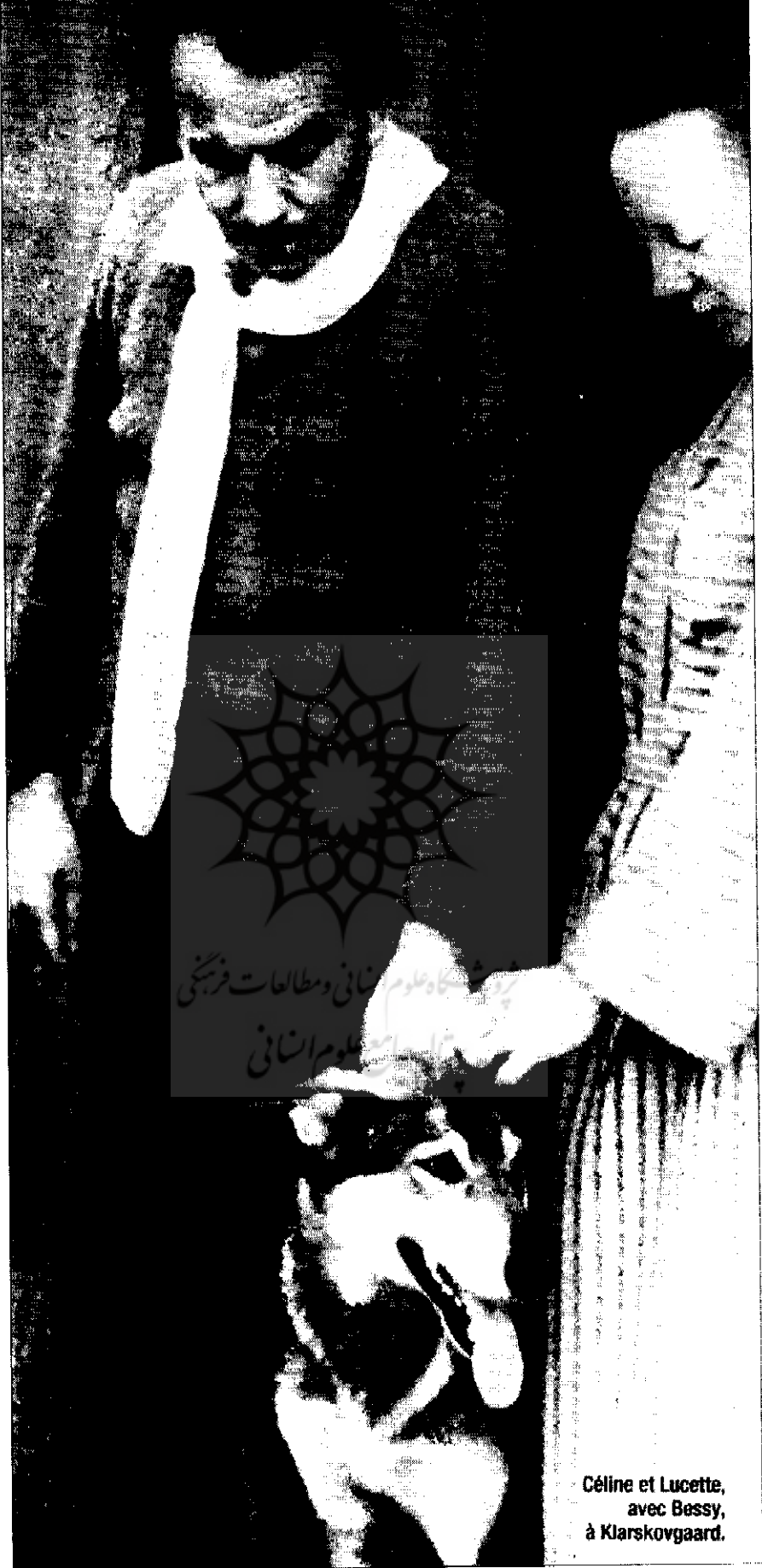
اینها ارجاعاتی هستند که هیچ‌گونه اثر پذیری را نشان نمی‌دهند. وانگهی، هجویه‌ها در عین حال نوعی یهودی ستیزی کاملاً اصیل هستند. هیچ‌کس چنین نمی‌نویسد. بعدها روبته / Rebattet کوشید تا کاری نزدیک به آنها انجام دهد. در این متون، که هیچ مشابه و معادلی برای آنها یافت نمی‌شود، یک وجه کاملاً طعن‌دار و کنایه‌آمیز و اغراق‌آمیز وجود دارد. مقدار قابل توجهی طنز و شوخ طبعی یا طعنه و ریشخند. در واقع خیلی چیزها که در درجه دوم جای می‌گیرند. آندره ژید / A. Gide می‌گفت که به سختی می‌تواند کتاب هیچ و پوچ برای یک کشتار را جدی بگیرد. وانگهی هجویه‌ها یک لوده‌بازی و نمایش مضحک عظیم است، همچون دیگر آثار سلین و همچون شخصیت خودش.

— لوده، بذله‌گو و نومید.

او لودگی مردان نومید را داشت. در جایی گفته‌ام که خنده سلین خنده‌یی است که در زندانها شنیده می‌شود. در اتاقهای مراقبت. این لودگی لودگی تفنگ گلوله‌یی است که می‌تواند با هر چیزی، حتی با بدترین فاجعه‌ها، خنده سر دهد. سلین در گزارش سفری که در ریگودون نقل کرده است، غالباً در اوضاع و احوال بی‌نهایت وخیم و شاق و توانفرسا شوخی و لودگی کرده است. او نمی‌توانست از این کار صرف نظر کند، او بسیاری از دهشتها و کابوسها را به استهزا و ریشخند برگزار می‌کرد. او ترجیح می‌داد که به شیوه‌یی مضحک و مسخره با قضایا برخورد کند، شیوه مضحک و مسخره بروگل / Brueghel، گویا / Goya، بوش / Bosch

— سلین به گذشته نظامی خود اهمیت می‌داد. و سنایشی که نیمیه کرده است این نکته را خوب نشان می‌دهد. این امر برای شما، که سرهنگ احتیاط ارتش هستید، حکایت از همانندیها و شباهتهای اضافی دارد.

این امر اهمیت اندکی دارد. در مقابل، آنچه من ملاحظه کرده‌ام این است که وقتی که به نگارش یک زندگینامه اقدام می‌شود، گرایش اصلی این است که آن جنبه‌های زندگی را که مورد مطالعه قرار می‌گیرند، در رابطه با شخصیت خود شخص بررسی کنند. باری، من نیز همچون سلین دوره تحصیلی سختی را گذرانده‌ام، اما من همیشه کوشیده‌ام تا به کمک نوعی غریزه قانون



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی

Céline et Lucette,
avec Bessy,
à Klarskovgaard.

ستیز و بی‌نظم خودم را از شر این اسب چموش برهانم. من در تناقضهای او خودم را باز می‌شناسم، من نیز همچون او ذوق و اشتیاهی مفرط و بیش از اندازه برای پرسه زدن و علافی دارم، این را می‌پرستم که گم و گور بشوم، مهم نیست کجا و کی. من نیز همچون او قواعد بهداشتی تند و تیزی را رعایت می‌کنم، و مطمئناً بی‌آن که نبوغ او را داشته باشم، تصور می‌کنم که به دلخواه همان لودگی تلخ و سیاه و تمسخر، همان گستاخی را به کار می‌برم تا نگذارم که ژرفای حساس قضیه آشکار گردد. در واقع، وسوسه عمده زندگینامه‌نویس این است که یک چهره از خود بسازد، زیرا که چه بسازند نقاط مشترکی که شما را به شخصیتی که موضوع نوشته شماست مرتبط می‌سازد.

— سلین بارها اعلام کرده است که از نوعی ظرافت خارق العاده برخوردار است.

در واقع، او دلمشغولیهای خود را در برابر دلمشغولیهای اکثریت مردم قرار می‌داد. او معمولاً و به طیب خاطر این آدمها را خرف و کودن توصیف می‌کرد. این جنبه‌ی بی‌استه‌گی من هم خیلی می‌پسندم.

— در باب کاری که در زمینه این زندگینامه انجام داده‌اید باید گفت که چاپ آن در سه جلد صورت گرفته است، در حالی که تاریخ انتشار آنها با تقویم زندگینامه‌ای تطبیق نمی‌کند، زیرا که جلد مربوط به سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۴/ یعنی جلد وسط — آخر از همه چاپ شده است.

— در واقع، قضایا خیلی ساده اتفاق افتاده‌اند. پس از انتشار جلد اول به دانمارک رفتم و در آن جا بسیار کسان را دیدم و به تفصیل کارم را تدارک دیدم. وقتی که به پاریس بازگشتم، همه اینها را در ذهن داشتم و به خودم گفتم: به جای این که بگذارم تا آنها از آسیا بیفتند، باید بیدرنگ نگارش دوره آخر زندگی سلین را آغاز کنم. در آن هنگام به فکر بودم که کتاب را در دو جلد چاپ کنم، چون کار نگارش را به پایان بردم دریافتم که این خود مناسب یک جلد مستقل است، و لذا تصمیم گرفتم که آن را در دنبال جلد اول چاپ کنم، علی‌الخصوص که در این جلد از مسائل سیاسی سخن چندانی نرفته بود. به عبارتی هم تسلیم سهولت کار شدم. بدیهی است که مرا متهم به فرصت‌طلبی کردند: و این که خواسته‌ام دشوارنویس‌ترین بخش کار را مخفی نگاهدارم. ولی این حرفها به کلی نامربوط و نادرست هستند. ناشر علاقه‌مند بود که تقویم تاریخی را رعایت کند، اما از آن جا که من خیلی کند می‌نویسم (و به قول معروف یکشنبه نویس هستم)، ترجیح داده شد که میان چاپ مجلدات فاصله زمانی طولانی نیفتد.

— آیا برای تدارک آن جلد که آخر از همه چاپ شد با دشواریهای بیشتری دست به گریبان بودید؟

نه، قضیه نسبتاً آسان بود، زیرا که تعدادی از مدارک را ژان پیر دو فن / J. P. Dauphin گرد آورده بود که آنها را در اختیارم نهاد. همچنین توانستم برخی از شهود عینی زندگی سلین را در آلمان و ایتالیا و اسپانیا ملاقات کنم که اسنادی را که داشتند در اختیارم گذاردند. همچنین تعداد قابل توجهی از مکاتبات سلین را پیدا کردم که برخی از آنها به مسائل سیاسی اختصاص داشتند.

— به موضوع سمت شما در مقام وکیل مدافع باز گردیم. چنین می‌نماید که آثار سلین مرتباً دو نوع مسأله ایجاد می‌کنند: چاپهای بی‌مجوز و پنهانی، و تحریف.

ما به طور مرتب به اقداماتی برای مقابله با سرقت ادبی، جعلیات و جمع‌آوری و حذف چاپهای مخفی و غیرمجاز چه در فرانسه و چه در خارج دست زده‌ایم. خانم دتوش منحصرأ حق و اجازه چاپ آثار سلین را دارد. او مواظب است که برخی از نوشته‌های سلین چاپ نشوند، و اگر قرار باشد که به چاپ برسند باید زیر نظر او باشد. او حتی یک انتشاراتی را که اشتباهاً مجاز دانسته بود، به دادگاه کشاند، در حالی که قبلاً چند بار به آن اجازه داده بود، و این مطلب اخیراً در مجلهٔ لِنفینی *L'Infini* / چاپ شده است. اکنون چاپ هجوه‌ها کاملاً ممکن شده است، زیرا که قانون مربوط به محکومیت تشویق به نفرت نژادی دیگر عطف به ماسبق نمی‌شود (چنان که خانم روتبه کتاب *Les Decombres* / آوار / را به چاپ رساند بی‌آن که در خطر تعقیب قرار گیرد). اما همان طور که سلین در حیات خود با این کار مخالف بود، خانم دتوش هم مخالف این کار است. در طول این سالها بسیاری از ناشران به او رجوع کرده‌اند، و بسیاری از مردم هم از او می‌خواهند که تصمیمش را عوض کند، اما او به طور قاطع به این امر پایبند است. در زمینهٔ آبروریزی (سوء استفاده کنندگان) باید گفت که تاکنون هیچ کس را قانوناً تعقیب نکرده‌ایم. مورد فیلیپ گانیبه ریمون که در سال ۱۹۷۵ / کتاب نوعی فرانسه را چاپ کرد، کمی تفاوت دارد، زیرا که در آن جا با سر هم کردن چند متن سر و کار داشتیم، و لذا به دستور دادگاه استیناف صفحه‌های مربوط به سلین از آن کتاب کنده شدند. در واقع ما نمی‌توانیم متوسل به دادگاه شویم مگر در مواردی که به خاطره کسی که مرده است تجاوز شده باشد، و چنین موردی تاکنون پیش نیامده است.

— خانه سلین جزء تكملة فهرست عمومی یادمانهای ملی بود. اما بعداً اسم آن را حذف کردند. برداشت شما از این قضیه چیست؟

به گمان من این قضیه ماجرابی کاملاً سلینی است. و من شخصاً از این امر خشنود شدم؛ سلین یک نویسنده موزه‌یی یا فرهنگستانی (یعنی متعلق به گذشته) نیست. آثارش زنده‌اند.

نمی‌توانید از سلین صحبت کنید بی آن که مردم از جایشان برخیزند و به هم دست بدهند. باید از این امر به خود بالید. هرگاه که آثار سلین مُردند می‌توان بدون احساس و هیجان از آن‌ها سخن گفت. آتش‌سوزی خانه سلین در سال ۱۹۶۸/ امری کاملاً سلینی یعنی باب طبع سلین بود، خیلی بیشتر از این که آن را از فهرست یادمانهای ملی حذف کنند. وانگهی این قضیه بیدرنگ مرا به یاد آن چیزی می‌اندازد که بر سر سفره انتهای شب آمد در هنگامی که قرار بود جایزه گنکور به آن داده شود. این بلا فقط بر سر سلین آمد: این که عملاً جایزه گنکور را به او دادند و یک هفته بعد دیگر صاحب آن نبود.

کافه تیر

کافه روزنامه نگاران



ورود برای عموم آزاد است

چهارراه ولیعصر - خیابان برادران مظفر جنوبی
مقابل بیمارستان مدائن - شماره ۱۳